دو سیاست و دو گفتمان دربرابر هم

بحثی پیرامون مدل‌های مختلف تاکنون ارائه شده برای تغییر و دگرگونی سیاسی

فریدون احمدی

شرایط و وضعیت سیاسی در کشور ما، با شتاب دم‌افزون، به سمت مراحل تعیین‌کننده خود سیر می‌کند و به آن نزدیک می‌شود. انباشت تدریجی کمیت‌ها، ایجاد کیفیتی نوین را آبستن است. همگان رقص مواج شیخ و سایه سنگین رویداد و رویدادهایی را در فضای سیاسی ایران می‌بینند و احساس می‌کنند. در هر جبهه، بی‌تاب‌تران که شاید هوشیارتران باشند به تکاپو افتاده‌اند. محافظه‌کاران و بنیادگرایان کاربرد گسترده سرکوب و سرنیزه را چرتکه می‌اندازند و هزینه‌سنجی می‌کنند. اصلاح‌طلبان حکومتی آخرین فرصت‌ها و شانس‌هایشان را برای نجات آنچه که نجات‌دادنی است می‌آزمایند. روند تجزیه و انفکاک اصلاح‌طلبان اسلامی و دوم خردادی گسترش می‌یابد.

در صفوف بخشی از اپوزیسیون بحث اتحاد و آلترناتیو و جبهه بار دیگر بالا گرفته و حاد می‌شود و این ندا و نیاز که «باید کاری کرد». و برخی نیز با وجدانیات خود دست به گریبانند که چه شد و چه خواهد شد؟

کاربرد مفاهیم و عباراتی چون آغاز روند فروپاشی جمهوری اسلامی، آغاز پایان، اضمحلال، سرنگونی، تغییر جدی شرایط، توفان فراگیر و ... حتی به نشریات محافظه‌کار در ایران نیز راه پیدا کرده، سخن از آن دیگر تابو نیست.

و طبعاً مانند همیشه گروهی نیز در خواب گران اصحاب کهف.

و دیگر اینکه آینده نشان خواهد داد که روزگار، بار دیگر، دیر آمدگان را مجازات خواهد کرد.

* * *

در چنین اوضاع و احوالی داشتن سخن و نگاه روشن و ارائه مدل و تصویر شفاف ضرورت بیشتری یافته است. از یک سو نشانه‌ها و شواهد شکست راهبردها و مدل‌هایی بارز و بارزتر شده و امکان ارزیابی و سنجش هر راهبرد و مدل در صحنه زندگی واقعی پدیدار شده است و از سوی دیگر مجال برای درهم‌اندیشی و مبهم‌گویی و ارائه راهکارهایی در غالب هم این و هم آن کمتر شده است.

مدل‌هایی‌که تاکنون ارائه شده‌اند

برای دگرگونی، پیشبرد اصلاحات و تحولات بنیادی و یا انقلاب و البته هر نیرو با تعریف و تفسیر و ترمینولوژی خاص خود تاکنون چهار مدل در صحنه سیاسی و اجتماعی کشور ما نمود داشته و عرض وجود کرده است. در این تقسیم‌بندی فقط راهبردهای سیاسی ارائه شده مد نظر است و بطور مثال مدل مبتنی بر مبارزه مسلحانه و نظامی یا جمهوری اسلامی که سیاست و مشی سازمان مجاهدین خلق بر آن متکی است مستظر نشده و باید آن را در چارچوب دیگری مورد ارزیابی قرار داد. و همچنین بر تفاوت‌های گاه جدی که میان طرفداران و راه‌دهندگان یک مدل در سایر زمینه‌ها وجود دارد چشم‌پوشی شده است. طبعاً در این تقسیم‌بندی و تشریح ویژگی‌های هر یک از مدل‌ها، نگاه و قضاوت نگارنده دخالت دارد و نوشته جانب‌دارانه است.

۱ – مدل سرنگونی:

این مدل تقریباً قدمتی به درازای عمر جمهوری اسلامی دارد. خطوط عمومی این مشی و نگرش تاکنون عبارت بوده است از:

اجتناب‌ناپذیر دانستن انقلاب از طریق یک خیزش توده‌ای که خواسته و ناخواسته با اعمال قهر همراه خواهد بود و در تقابل دانستن پیشرفت روندهای اصلاحی با تغییرات بنیادی و انقلاب. در این مدل تاکتیک، هدف سیاسی و برنامه اتحادها بر مبنای شعار سرنگونی تنظیم شده‌است. در سال‌های گذشته تاکنون این مدل در ایجاد همزبانی با جنبش مردم و تماس با سطح خواسته‌ها و مبارزات آنان و از درک گفتمان مسالمت‌جویانه و قهرستیز کنونی که توسط مردم و نبخشگان سیاسی – اجتماعی کشور انتخاب شده‌است و همچنین توجه‌به عدم آمادگی و روحیه مردم برای مبارزات همراه با فداکاری و هزینه زیاد ناتوان بوده است. این مشی پیش از آنکه کنش‌گر باشد، عمدتاً در نفی و واکنش در برابر منش و مواضع بخش راست اپوزیسیون که در باره توان و ظرفیت اصلاح‌طلبان حکومتی در ایران توهم‌آفرینی می‌کرد عملکرد و حضور داشته است. در ضمن باید تاکید کرد نفی کلیت نظام جمهوری اسلامی که در تمام دو دهه گذشته در غالب شعار سرنگونی تجلی یافت، اکنون با فاصله‌گرفتن میلیونی مردم بویژه جوانان از مجموعه حکومت در اذهان بسیاری بعنوان نقطه قوت این مدل و موضع تجلی دارد. بعلت سرکوب و اختناق شدید این مدل در ایران امکان تجلی مستمر و حضور علنی سیاسی نداشته است.

۲ – مدل مشروطه‌کردن نظام جمهوری اسلامی

هدف این مدل، «مشروطه»کردن ولایت فقیه، اصلاح ساختار سیاسی، عملکرد و سیاست در جمهوری اسلامی بوده است. گروهی با ثبت اصلاح و حفظ نظام جمهوری اسلامی و گروهی با ثبت بازکردن فضای سیاسی و گشایش و فرج از این ستون به آن ستون، از اندیشه‌دهندگان این مدل بوده‌اند.

بعد از برآمد جنبش مدنی مردم در دوم خرداد و بازتاب علنی – حکومتی – قانونی آن در شکل و بنام جنبش و جبهه دوم خرداد، نیروهای شکل‌دهنده جبهه برای حفظ آن و در هراس از ایجاد انشعاب و تجزیه از ترسیم خطوط واقعی مسدل و یا مسدل‌هایی که در راه استقرارش می‌کوشیدند و خطوط و چارچوب اهداف دورتر، گاه با دقت تمام تن‌زده و فقط به طرح خواست‌هایی کلی و عمومی بسنده کردند. این رویه که در آغاز، نقطه قوت و حافظ یکپارچگی این جبهه تلقی و عنوان می‌شد، بتدریج و آشکارا به نقطه ضعف و از عوامل شکست و بن‌بست جبهه دوم خرداد تبدیل شد. این ضعف که عبارت باشد از عدم اعلام و یا نداشتن هدف روشن به نداشتن خط قرمز و حد نهایی برای عقب‌نشینی منتهی شد. گستردگی طیف شکل‌دهنده جبهه دوم خرداد که از کروبی و خاتمی و روحانیت مبارز و ...از سویی و جنبش دانشجویی و روزنامه‌نگاران مستقل و اصلاح‌طلبان رادیکال از سوی دیگر را شامل می‌شد، امکان توافق عمومی حول هدف‌ها و خط و مرزهای معین را ایجاد نمی‌کرد. پس از جنبش دانشجویی ۱۸ تیر ۱۳۷۸ این ویژگی آشکارتر شد و روند انشقاق تندی گرفت.

در نگاهی کلی خطوط عمومی این مدل بر مبنای شعار ولی فقیه ولایت کند و نه حکومت، عبارت بود از تغییر توازن قوا میان نهادهای غیر انتخابی و وابسته به ولایت فقیه به نفع نهادهای انتخابی مجلس و ریاست جمهوری، محدودکردن اختیارات ولی فقیه، مخالفت عملی با برآمد مستقل جنبش و حرکات مستقل گروه‌های اجتماعی و هر نیروی خارج از جناح‌های حکومت، تلاش برای تمرکز و انحصار قدرت و کشمکش‌های سیاسی میان دو جناح حکومتی، حفظ حکومت دینی و مبانی ایدئولوژیک و سیاسی نظام و ساختار سیاسی منشا گرفته از آن، تعبیر و تفسیر اصلاح‌طلبانه از قانون اساسی جمهوری اسلامی، کاهش فشار اجتماعی – سیاسی بر دگراندیشان و دگرباشان و درجات محدود و کنترل شده‌ای از گشایش فضای سیاسی و مطبوعاتی که در این زمینه موفقیت‌هایی نیز بدست آمد.

بخشی از نیروهای اپوزیسیون با نیات و ترمینولوژی دیگری همین مسدل را ارائه و یا طرفداری کردند. توسط این گرایش، جامعه، مردم و حکومت به دو بخش جبهه محافظه‌کاران و جبهه اصلاحات و در حاشیه و در کنار آن دو، نیروی طرفدار سرنگونی‌تقسیم شد. خطی عمودی که از صدر تا ذیل جامعه و حکومت را در مسی‌نوردید ترسیم و بر مبنایی ساختارگرایانه و تقلیل‌گرایانه حکومت به دو بخش نهادهای جمهوریت و نهادهای وابسته به ولایت تقسیم شد. هدف سیاسی، گسترش دمکراسی و تغییر توازن قوا میان جناح‌های حکومتی قرار داده شد و گرانیگاه مبارزه سیاسی در درون حکومت معرفی گردید. خواست تحولات بنیادی و انقلابی گناه‌کبیره، تلاش برای رادیکال‌کردن شعارها و اتکا به جنبش‌های اعتراضی، چپ‌روی و دنباله روی، واقع‌گرایی تصویر شد. مسدل مشروطه‌کردن نظام سیاسی حاکم در ایران (اصلاح و حفظ آن) بنام مدل جحاریان معروف است. این مسدل در میان فعالین و جریان‌های اپوزیسیون با اهداف و فرهنگ گفتاری متفاوت اما با حفظ مهمترین ویژگی‌های آن، طراحان و قوام‌هندگان و چهره‌های شاخص خود را دارد.

با بن‌بست و شکست اصلاح‌طلبی حکومتی این مدل به شکست کامل نزدیک می‌شود. سر برآوردن یک جریان گسترده مدافع «جمهوری خواهی تمام عیار و انتخابی» و معترف به «اصلاح‌ناپذیربودن نظام» از درون نیروهای جبهه دوم خرداد ضربه سختی بر مدافعین این سیاست و مدل و پیش‌فرض‌ها و توهمات آن وارد آورده است.

۳ – مدل جمهوری لائیک –دمکراتیک

مدلی که هدف سیاسی خود را استقرار یک جمهوری لائیک متکی بر دموکراسی و حقوق بشر، جدایی دین از حکومت و بر مبنای برابر حقوقی کامل زنان و مردان، بجای جمهوری اسلامی قرار داده است و بر شیوه‌های مسالمت‌آمیز مبارزه متکی است.

این مدل نگاهش به جنبش‌ها و سازمان‌یابی و حرکات اعتراضی مردم است و بر جنبش رشدیابنده تحول طلب و دگرگون‌خواه متکی است. به تفاوت‌ها و تعارض‌های جناح‌های حکومتی توجه دارد، اما در مورد توان و توان برای پاسخ‌گویی به نیازهای تحول‌طلبانه جامعه می‌بیند. در پی ایجاد زمینه‌های شکل‌گیری نیروی آلترناتیو دمکراتیک در بیرون حاکمیت و در برابر جمهوری اسلامی است. اصلاحات را در تقابل با انقلاب نمی‌داند و در پی ایجاد تحولات بنیادین سیاسی است. موضوع نفی ساختار سیاسی و قانون اساسی جمهوری اسلامی متکی بر درهم‌آمیزی دین و دولت و ولایت فقیه و نفی حکومت دینی را مسئله امروز جامعه ما می‌شناسد و آن را در راهکارهای سیاسی خود از جمله رفراندوم برای تغییر قانون اساسی می‌دهد.

این مدل تاکنون بیشترین حد انطباق بر روندهای سیاسی را به نمایش گذاشته و ظرفیت ایجاد ارتباط، همزبانی و هماهنگی میان بخش‌های مختلف اپوزیسیون در داخل و خارج از کشور را دارا است. این مدل مدتهاست که از سوی بخشی از اپوزیسیون مطرح شده و اکبر گنجی اخیراً به آن نام «جمهوری تمام‌عیار و انتخابی» داده است. شماری از شخصیت‌ها و تحلیل‌گران سیاسی در داخل و خارج از کشور بخشی از ذائقیان خلق اکثریت و سایت اینترنتی اخبار روز و اکثریت نویسندگان آن، از جمله ارائه دهندگان این مدل و سیاست بوده‌اند.

۴ – مدل دیگر که شاید درست‌تر باشد آن را نیمه مدل دانست، مبین کار آکتر، سیاست و روشی است که در سطح برنامه و هدف سیاسی خواهان جمهوری لائیک ـ دمکراتیک و ایجاد تغییرات بنیادین است و به سترونی و بی‌معنی بودن مدل‌هایی چون مردم‌سالاری دینی معترف است. اما آن اهداف را به عرصه سیاست نمی‌کشاند، بین برنامه و سیاست، استراتژی و تاکتیک دیواری بلند می‌کشد. سیاست را در لحظه می‌فهمد و آن را برای پاسخ‌گویی به نیازها و امکانات لحظه معرفی می‌کند. سیاست‌اش فاقد استراتژی و دورنگری است. دچار دنباله‌روی هم از حوادث و هم از جریانات سیاسی است و لاجرم از ترسیم سیمای مشخص سیاسی هم در منظر توده‌های مردم و هم در دیده فرهیختگان و روشنفکران و فعالان سیاسی عاجز است. این طیف از تحلیل‌گران و نیروهای سیاسی در معرض نوسانات و تغییرات تند در عرصه سیاست‌اند. بطور مثال در انتخابات دور اخیر ریاست جمهوری به خاتمی رای می‌دهند و با اوج‌گیری جنبش اعتراضی مردم از طرفداران جنبش تحول و دگرگون‌خواهی می‌شوند و در هر دو حال آن را ظرافت و هنر سیاست می‌دانند. دارندگان این کارآکتر و روش و مدل در عمل سیاسی روزمره بسته به شرایط و وضعیت سیاسی اگر با کلمات رایج روز بیان کنم به مدل مشروطه (جمهوری اسلامی اصلاح و مشروط شده) و یا به مدل جمهوری‌خواهی تمام‌عیار و دمکراتیک نزدیک می‌شوند.

* * *

در اینجا قصد نقد و بررسی هر یک از مدل‌ها نیست و این را به فرصتی دیگر وامی‌گذارم. اما تاکید بر چند نکته‌را ضروری می‌دانم:

– برای طرفداران و ارائه دهندگان الگو و مدل سرنگونی این واقعیت شایسته توجه ویژه است که در داخل کشور زبان و فرهنگ و شعارهای متناسب با این الگو تنها شاید در «شرایط و موقعیت انقلابی» و آن هم فقط از جانب توده‌های عصیان‌زده قابل تصور است که اتخاذ شود. حول چنین مسدلی هیچ‌گاه امکان گردآمدن نیرویی سیاسی، موثر و دگرگون‌ساز و در عین حال سازنده متشکل از همه نیروهای خواهان دگرگونی دمکراتیک کلیت نظام که قطعاً نیروی اصلی آن نیز می‌باید در درون کشور باشد او در نتیجه زیر تیغ مستقیم نیروهای امنیتی رژیم، فراهم نخواهد شد. تجربه تاکنونی خود به اندازه کافی گویای این امر است. دیگر اینکه این مدل متناسب با روحیه قهرگریز و فرهنگ قهرستیز کنونی مردم بویژه نخبگان عرصه‌های مختلف حیات اجتماعی کشور نیست. اینکه فرجام کار به اعمال قهر و در چه اشکالی از آن بیانجامد بحث دیگری است و «نه تو دانی و نه من».

– شکست و بن‌بست اصلاح‌طلبی حکومتی، آشکارا نیروهایی از اصلاح‌طلبان درون اپوزیسیون را که سیاست تغییر توازن قوا میان جناح‌های حکومتی و تقویت نهادهای انتخابی در مقابل نهادهای انتصابی و ولایی را بعنوان مدل و سیاست مستظهی و تاکتیکی خود در شرایط کنونی انتخاب کرده‌اند در مقابل سئوالات معینی قرار داده است:

آیا کماکان می‌خواهند در مردم این امید را ایجاد کنند که اگر اصلاح‌طلبان حکومتی چنین و چنان کنند مسئله پیش خواهد رفت؟ آیا همچنان به اصلاح‌طلبان درون حکومت توصیه‌های کلی می‌کنند که به مردم متکی شوید، راه را برای تشکل مردم بگشایید؟

آیا از بحران سیاسی جامعه و حدت و شدت‌یابی آن می‌هراسند و می‌هراسانند که هلا حکومتیان اگر چنین نکنید انقلاب خواهد شد و این آلترناتیو و یا آن آلترناتیو ضد دمکراتیک، قدرت خواهد گرفت؟ و یا خود به سهم خود مشوق، نیرو و کوشنده راه گسترش اعتراضات، اعتصابات، تظاهرات و حرکت‌های مردمی هستند؟

روانشناسی‌شان با روانشناسی کدام بخش مردم همسو است؟ با توده ناامید از مجموعه حکومت احساس همبستگی می‌کنند و بیشتر مسائل و حرکت‌هایش ذهنشان را مشغول می‌کند و یا مردمی که هنوز از امام‌زاده اصلاح‌طلبان حکومتی امید معجزه دارند؟ به آن نیمه هنوز امیدوار چه توصیه می‌کنند؟ همچنان به آن نیمه حکومت امیدوار بمانید، توکلت علی‌الله و یا هشدار می‌دهند که «چاه است و بیم موج و گردابی چنین هائل».

– نیاز زمانه اکنون صراحت و روشنی اندیشه، بیان، برنامه و راهکارهای سیاسی را می‌طلبد. روندها هرچه پیش‌تر می‌رود، امکانات برای ارائه راهکارهایی در چارچوب هم این و هم آن کمتر می‌شود.

در این میان بسیار خوب و جای امید است که برخی تحلیلگران سیاسی اپوزیسیون در زمینه ارزیابی از توان و ظرفیت اصلاح‌طلبان حکومتی و مواضع نسبت به آنها در حال تغییر و فاصله‌گیری از گفتار دیروزیشان هستند. اما متاسفانه در مواردی، متدها همان، مضامین و نتیجه‌گیری‌ها کمابیش همان، اما فقط قالب‌ها و شعارها در فرم متناسب با تغییر شرایط دگرگون شده است. از جمله نمونه‌های بارز و اخیر آن عبارت است از پذیرش رفراندوم اما نه بعنوان راهکاری برای تغییر ساختار سیاسی و قانون اساسی، بلکه بعنوان سازوکاری قانونی و پیش‌بینی شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی (و لاجرم با تائید ولی فقیه) و یا رفراندم برای کشاندن مردم پشت در لایحه و بویژه لایحه بشدت ضد دمکراتیک آقای خاتمی در مورد انتخابات که فرجامش در صورت پیروزی، حداکثر نشاندن نظارت استصوابی وزارت کشور است بجای نظارت استصوابی شورای نگهبان. نمونه دیگر:

با بالاگرفتن بحث اتحادها و تشکیل جبهه و جبهه آلترناتیو شاهد طرح مفاهیم کشدار و قابل تفسیری هستیم تحت عنوان «جبهه جمهوریت و دمکراسی» که با همه آلترناتیوهای غیر دموکراتیک محتمل خط مرز محکم و سرخ دارد بجز با آلترناتیو عینی و واقعاً موجود و مستقر جمهوری اسلامی (البته با بخش وابسته به نهادهای جمهوری آن!).

* * *

این حکم‌که شرایط و وضعیت سیاسی با شتاب دم‌افزون به سمت مراحل تعیین‌کننده خود سیر می‌کند، بدین معنی است که از یک سر بازبینی مدل‌های ارائه شده و سیاست‌های اتخاذ شده از سوی طرفداران آنها بیش از پیش ضرورت یافته و از سوی دیگر داده‌های عینی لازم برای محک‌زدن هر کدام از آنها فراهم آمده است. در ایران و در سطحی وسیع و به شکل یک پدیده اجتماعی این بازبینی چه در شکل تجربی و حسی و چه در شکل تحلیلی و نظری آن در جریان است و نمودهای آن را از جمله در بیانیه اکبر گنجی می‌بینیم که اعلام گسست از یک الگو و مدل و پیوستن به مدل و سیاست دیگر است. آنچه بویژه آموختنی است شهامت و صداقت در بیان نتیجه وارسی‌ها و مقابله با نیروی عادت، چسبندگی و عشق به متدها و روش‌های تحلیلی دیروزین است.

از مسیان طرفداران الگوها و مدل‌های برشمرده اگر آنهایی را که آگاهانه مدل مضبوطه، مدل اصلاح و حفظ جمهوری اسلامی را برگزیده‌اند. به کناری نهیم، دیگران با تلاش برای همگرایی و کوشش در راستای انطباق مواضع و متدهای خود بر شرایط می‌توانند و موظفند به سطوح معینی از همنوایی و همسویی و هماهنگی دست‌یابند. اکنون در موقعیتی بسر می‌بریم‌که شرایط و امکانات بیش از هر زمان برای همزبانی مدافعین مدل‌های گوناگون و میان فعالین سیاسی در داخل و خارج از کشور فراهم آمده است. شرایط خطیر، وظایف خطیری را در این زمینه بر عهده همه نیروهای دموکرات برای پی‌ریزی و زمینه‌سازی شکل‌گیری آلترناتیو دموکراتیک جمهوری اسلامی و کانون‌های هماهنگی‌های سیاسی در داخل و خارج از کشور قرار داده است.

هم‌اکنون شاهدیم‌که هر رسانه فارسی زبان می‌کوشد بنابر سیاست و ارتباطات خود بسرای جنبش ما نماینده و شخصیت سیاسی بیافریند. این روند هم در سطوح خرد و هم در سطوح کلان و از سوی دولت‌ها ادامه خواهد داشت و تشدید خواهد شد. اگر خود، کانون‌های مرجع از نیروهای دمکراتیک اپوزیسیون ایجاد نکنیم، برایمان این کانون‌ها و نمایندگان و شخصیت‌ها، حامد کرزای و کرزای‌ها را تعیین خواهند کرد.

*** بسیار خوب و جای امید است که برخی تحلیلگران سیاسی اپوزیسیون در زمینه ارزیابی از توان و ظرفیت اصلاح‌طلبان حکومتی و مواضع نسبت به آنها در حال تغییر و فاصله‌گیری از گفتار دیروزیشان هستند، اما متاسفانه در مواردی، متدها همان، مضامین و نتیجه‌گیری‌ها کمابیش همان، اما فقط قالب‌ها و شعارها در فرم متناسب با تغییر شرایط دگرگون شده است**

توضیح

در شماره ۲۹۱ نشریه کار در مطلبی تحت عنوان «در پاسخ به ضرورت‌های سیاسی روز»، چند خطای نگارشی وجود داشت که بدینوسیله تصحیح می‌شود.

۱ – در سطر ۱۵ ستون اول قبل از جمله «تا پیش از کنگره هفتم هدایت سیاسی سازمان را....»، عبارت «از کنگره ششم تا پیش از...» جا افتاده و منظور دوره زمانی بین ۲ کنگره ششم تا هفتم بوده است.

۲ – در سطر ۵ ستون پنجم عبارت «رفراندم، رفراندم برای قانون اساسی» ناقدیق و رفراندم (رفراندم برای قانون اساسی) درست و مد نظر بوده است.

۳ – در ستون دوم سطرهای ۹ و ۱۰، نگارش عبارت «رای‌های سرگردان و گاه غیر سیاسی»، برخی رفقا را آزرده کرده است. قصد آزردن کسی را نداشته‌ام از این نظر متاسفم. می‌خواستم بر این واقعیت تاکید کنم که برای بعضی از رفقا در برخی رای دادن‌ها، پارامتر سیاست در اولویت نخست قرار نداشته است.